

## تحلیل سفر قهرمان در رمان‌های رهنورد زریاب براساس نظریه‌ی جوزف کمبل

### چکیده

جوزف کمبل مبتنی بر آرای یونگ با تحلیل داستان‌های جهان، الگوی واحد و گسترده‌ای تحت نام «سفر قهرمان» برای تمامی داستان‌ها و حتی زندگی انسان‌ها مطرح کرد. کمبل برای کهن‌الگوی سفر قهرمان سه مرحله در نظر گرفته است: عزیمت، جدایی و بازگشت. (پاینده، ۱۳۹۷: ۱۶۷) مراحل کهن‌الگوی سفر قهرمان را در رمان‌های کاکه شش‌پیر و دختر شاه پریان و سکه‌ای که سلیمان یافت می‌توان مشاهده کرد. نویسندگان در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی با کاوش در سازوکار درونی این رمان‌ها نشان می‌دهند که شخصیت‌های اصلی این رمان‌ها، مانند قهرمانان اساطیری، سفری به دنیای درون و ذهن در پیش می‌گیرند و در پایان با اکسیر آگهی و شناخت خود، به زندگی و رابطه با اطرافیان‌شان باز می‌گردند. سفر قهرمان به صورت درونی در رمان کاکه شش‌پیر و دختر شاه پریان و به صورت بیرونی و درونی در دو رمان دیگر اتفاق می‌افتد. در رمان سکه‌ای که سلیمان یافت مرحله‌ی عزیمت، رمان کاکه شش‌پیر و دختر شاه پریان مرحله‌ی تشریف از قوت بیشتری برخوردار است. قهرمانان زریاب فقط از امتناع و عبور از آستان بازگشت می‌گذرند و به مراحل ارباب دو جهان و رهایی و آزادگی به طور شاید و باید نمی‌رسند. در دو روایت کاکه شش‌پیر و دختر شاه پریان و سکه‌ای که سلیمان یافت، مسافران، از بازگشت امتناع می‌ورزند، تا زمانی که نیرویی آنها را وادار به بازگشت کند. سفر قهرمان در این دو روایت بیشتر درونی، و نوعی دگگونی در نوع نگاه و نگرش‌شان است. جهان قبل از سفر دیگر برایشان قابل قبول نیست و ادامه دادن ترجیح هر دو مسافر است.

کلید واژه‌ها: نقد کهن‌الگویی، سفر قهرمان، جوزف کمبل، رمان‌های رهنورد زریاب.

یکی از درون مایه‌های مشترک در آثار ادبی، مقوله‌ی کهن‌الگوی سفر قهرمان است که جوزف کمبل آن را مطرح کرد و رویکرد جدیدی در نقد ادبی به نام نقد اسطوره‌ای و کهن‌الگویی برای تحلیل متون ادبی و هنری بنیان نهاد. (امامی، ۱۳۷۷: ۱۴۳) جوزف کمبل (۱۹۰۴-۱۹۸۷) اسطوره‌شناس آمریکایی است که نظریه‌ی تک اسطوره<sup>۱</sup> را به‌عنوان اصل تحلیل متون اساطیری مطرح کرد. وی نظریه‌ی خود را در سال ۱۹۴۹ با عنوان *قهرمان هزار چهره*<sup>۲</sup> ارائه نمود که بر این باور استوار شده است که همه‌ی اسطوره‌ها از اشکال واحد کهن‌الگوها تبعیت می‌کنند. (واحد دوست، ۱۳۸۱: ۱۶۷) از سویی می‌توان با بهره‌مندی از الگوی قهرمان هزار چهره نگاهی دقیق به داستان‌های دوران مدرن کرد. وی نشان می‌دهد که این آثار نیز دارای همان عناصر و ویژگی‌هایی هستند که در برخی قصه‌های روزگار گذشته مشاهده می‌شود.

در بررسی‌های نخستین، الگوپذیری از کهن‌الگوی قهرمان در شخصیت‌پردازی شخصیت اصلی این رمان‌ها قابل تشخیص و تفسیر است؛ موضوعی که ریشه در زمینه‌ی فرهنگی داستان‌نویسی زریاب دارد. حال با توجه به مقدمات مذکور مسئله‌ی این پژوهش آن است که با رویکرد نظریه‌ی کمبل و از منظر نقد کهن‌الگویی مراحل سفر قهرمان در رمان‌های کاکه شش‌پر و دختر شاه پریان و سکه‌ای که سلیمان یافت چگونه قابل بررسی و دسته‌بندی است؟

## ۲- پیشینه پژوهش

در بخش پیشینه به چند پژوهش اشاره می‌شود که در بخش نقد کهن‌الگویی با رویکرد نظریه‌ی سفر قهرمان کمبل، به‌خصوص رمان معاصر انجام شده است.

- افسانه حسن‌زاده. (۱۳۹۴). «تحلیل ساختار رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم براساس کهن‌الگوی سفر قهرمان». فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۱۱، ش ۳۹. نویسنده بررسی کرده است که با کاوش در سازوکار درونی این رمان شخصیت اصلی مانند قهرمانان اساطیری سفری به دنیای درونی و ذهنی در پیش می‌گیرد.

- مجید سرمد، مصطفی گرجی، سولماز مظفری. (۱۳۹۳). «بررسی سفر قهرمان در رمان سازده/احتجاب با تکیه بر کهن‌الگوی بیداری قهرمان درون». مجله‌ی ادبیات پارسی معاصر، سال چهارم، شماره‌ی ۲. این مقاله به این

۱. Theory of monomyth

۲. The Hero with a Thousand faces

نتیجه رسیده که شازده احتجاج با حلول نه کهن‌الگو، روند تفرد را در پیش می‌گیرد و شخصیت‌های دیگر داستان نقش پرورش‌دهندگی را در مسیر تشریف بر او دارند.

- راحله عبدالله‌زاده برزو، محمد ریحانی. (۱۳۹۸). «نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان ماهی سیاه کوچولو براساس نظریه‌ی کمبل و پیرسون». مجله‌ی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز، سال دهم، شماره‌ی اول. در این مقاله داستان شرح فرآیند فردیت ماهی سیاه کوچولو است که قهرمان در این روایت با تأثیر پذیرفتن از سخنان حلزون پیر و با بیان ناراضیاتی خود از گردش‌های بی‌هدف و تکراری در جویبار، به امید رسیدن به دریا، قدم در راه می‌گذارد.

- ریحانه فراهرز کفایش، علی عشقی سردهی، حسن دلبری، ابوالقاسم امیراحمدی. (۱۳۹۷). «تحلیل و تفسیر اسطوره‌ی سفر قهرمان در کلیدر دولت‌آبادی براساس نظریه‌ی جوزف کمبل». تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۷. این پژوهش به این نتیجه رسیده است که رمان کلیدر با زیرساخت حماسی ساختار مشابه با الگوی جهانی اسطوره‌ی قهرمان دارد.

### ۳- مبانی نظری

مراحل سه‌گانه کمبل باز به بخش‌های متنوع دیگر تقسیم‌بندی می‌شود: «عزیمت، تشریف. بازگشت». عزیمت دعوت به آغاز سفر؛ ردّ دعوت؛ امدادهای غیبی؛ عبور از نخستین آستان، شکم نهنگ. تشریف شامل جاده‌ی آزمون‌ها؛ ملاقات با خدا بانو؛ زن در نقش وسوسه‌گر؛ آشتی و یگانگی با پدر؛ خدایگان؛ برکت نهایی. بازگشت شامل امتناع از بازگشت؛ فرار جادویی؛ دست نجات از خارج؛ عبور از آستان بازگشت؛ ارباب دو جهان؛ رهایی و آزادی در زندگی است. (نامور مطلق، ۱۴۰۰: ۱۹۴-۲۰۲)

### ۳-۱. پرده‌ی اول: عزیمت

#### الف) دنیای عادی

دنیای عادی این فرصت را به ما می‌دهد تا با تمایلات، گرایش‌ها و دغدغه‌های قهرمان آشنا شویم و در عین حال به نقایص منحصر به فرد او که شخصیتی واقعی از او می‌سازد، پی ببریم. (کمبل، ۱۳۸۹: ۱۱)

#### ب) دعوت به ماجرا

دعوت به سفر ممکن است ندای درونی باشد. پیامی از ناخودآگاه قهرمان که از فرارسیدن زمان تغییر خبر می‌دهد. این پیام گاهی در قالب رؤیاهای، تخیلات یا تصورات ظاهر می‌شود. (همان: ۵۹)

#### ج) ردّ دعوت

قهرمان در این مرحله، یعنی در آستانه‌ی ماجرا دچار تردید است و دعوت را رد یا عدم تمایلش را اعلام می‌کند. به هر حال او با عظیم‌ترین ترس، یعنی وحشت از ناشناخته‌ها، مواجه شده است. (همان: ۶۹)

#### د) امداد غیبی (ملاقات با مرشد)

کمبل می‌گوید آنهایی که به دعوت پاسخ مثبت داده‌اند با موجودی حمایت‌گر روبه‌رو می‌شوند. (همان: ۷۹)

#### ه) عبور از نخستین آستان

قهرمان پس از کسب راهنمایی و کمک از حمایت‌کننده، غلبه کردن بر ترس خود و پذیرش عواقب سفر قدم به دنیای خاص، دنیای ناشناخته‌ها یعنی همان دنیای متضاد با دنیای عادی می‌گذارد. به باور کمبل، انسان عادی در همان محدوده‌ی تعیین‌شده می‌ماند، اما قهرمان پیش می‌رود و در آن سو خطر در انتظارش است. (کمبل، ۱۳۸۶: ۸۳)

#### و) شکم نهنگ

شکم نهنگ به‌عنوان رحم جهان نمادین شده است و در این مرحله قهرمان به سپهری دیگری منتقل می‌شود که در آن دوباره متولد خواهد شد. به باور کمبل قهرمان در جریان سفر توسط ناشناخته بلعیده می‌شود و ظاهراً می‌میرد. (کمبل، ۱۳۸۹: ۱۰۰)

#### ۲-۳. پرده دوم: تشریف

#### الف) جاده‌ی آزمون‌ها

این مرحله، قهرمان با مشکلات جدیدی روبه‌رو می‌شود که برای مقابله با آنها باید قواعد دنیای جدید را بیاموزد. به باور کمبل «سختی کار در جاده‌ی آزمون‌ها مشکلی است که هنگام عبور از نخستین آستان نیز وجود داشت و مسئله این است که آیا «من» خود را به دست مرگ می‌سپارد؟» (همان: ۱۰۵)

#### ب) ملاقات با خدا بانو

خدا بانو آخرین آزمون قهرمان برای به دست آوردن عشق است. در واقع پاسخی است به تمامی خواسته‌ها و موهبتی است برای قهرمان که به طلب خواسته‌های زمینی یا ماورایی برآمده است. (همان: ۱۱۸)

#### ج) زن در نقش وسوسه‌گر

زن وسوسه‌گر بخشی وارون از خدا بانو است و در واقع عفرتی است که در صورتی فریبنده نمود می‌یابد.

«هر دو بخش به منزله‌ی برخورد قهرمان با خویشتن خویش است؛ چنان که قهرمان با تاریکی و روشنی به‌مثابه‌ی پاره‌هایی از وجود خود دیدار می‌کند و می‌کوشد تا نیمه‌ی تاریک را به روشنی درآورد.» (زندگی‌طلب و بیگزاد، ۱۴۰۰: ۱۴۵)

#### د) آشتی و یگانگی با پدر

به باور کمبل، قهرمان گاهی برای عبور از این مرحله به یک هیئت زنانه نیاز دارد تا با توسل و حمایت آن دریابد که پدر و مادر یکدیگر را منعکس می‌کنند و جوهر یگانه هستند و همین‌جاست که قهرمان با پدر یکی می‌شود و در هیئت یک فرد از نو متولد می‌شود. (کمبل، ۱۳۸۹: ۱۳۵)

#### ه) خدایگان

قهرمان زمانی که مرگ جسمی یا روحی را تجربه می‌کند به وحدت و ماورای دوگانگی‌ها می‌رسد. «آن‌هایی که می‌دانند که خدای جاودانی نه فقط در درون ایشان است، بلکه آن‌ها و تمامی اشیا در حقیقت چیزی نیستند جز آن وجود جاودانی» (رفیعی‌راد و نامورمطلق، ۱۴۰۰: ۱۰۶) کمبل باور دارد که قهرمان برای رسیدن به تمامیت و کمال نهایی و خدای‌گون شدن باید به شاهزاده بانو برسد. وصال شاهزاده بانو در حقیقت پیدا کردن نیمه‌ی گمشده‌ی وجود قهرمان و تمامیت او و الگوی موقعیتی متمایز و خداگونه بودن است (کمبل، ۱۳۸۹: ۱۵۵)

#### و) برکت نهایی

قهرمان برای رسیدن به مقام بالا راهی سفر طولانی می‌شود. کمبل باور دارد که «چرخه‌ی کامل اسطوره‌ی یگانه وقتی تمام و کامل می‌شود که قهرمان با سعی، سخن حکیمانه، پشم طلایی یا شاهزاده خانم خفته را به ملک بشری بازگرداند؛ یعنی جایی که این برگشت می‌تواند به تجدید حیات جامعه، ملت، کره‌ی زمین یا ده هزار، کمک کند.» (همان: ۱۷۵)

#### ۳-۳. پرده‌ی سوم: بازگشت

##### الف) امتناع از بازگشت

وابستگی و دلبستگی به دنیای ناشناخته قهرمان را از بازگشت به زندگی عادی و روزانه باز می‌دارد. این مرحله درواقع تعیین‌کننده‌ی زندگی اجتماعی قهرمان است و گذشتن از این مرحله فرد را به قهرمان اجتماعی مبدل می‌سازد که نه‌تنها قوم خود را از تباهی و گمنامی می‌رهاند، بلکه برای مدتی طولانی الهام‌بخش دیگران نیز می‌باشد. (همان: ۲۰۳)

##### ب) فرار جادویی

یکی دیگر از مراحل سفر قهرمان، فرا جادویی است. کمبل می گوید «اگر قهرمان برخلاف میل نگهبان گنج غنیمتی را به چنگ آورد و یا اگر خدایان یا دیوها راضی به بازگشت قهرمان نباشد، آنگاه آخرین مرحله چرخه‌ی اسطوره‌ای تبدیل به تعقیب و گریزی نشاط‌آور و اغلب خنده‌دار می‌شود.» (همان: ۲۰۶)

#### ج) دست نجات از خارج

این مرحله برای آن دسته از قهرمانانی روی می‌دهد که از بازگشت سر باز زده‌اند، یا هم از کمک خدا بانو بی‌نصیب مانده‌اند. (زندگی طلب و بیگ‌زاد، ۱۴۰۰: ۶۹) کمبل می‌گوید «ممکن است برای بازگرداندن قهرمان از سفر ماورایی‌اش، نیاز به کمک از خارج باشد.» (کمبل، ۱۳۸۹: ۲۱۶)

#### د) عبور از آستان بازگشت

به باور کمبل قهرمان بعد از اینکه سفر هولناک را پشت سر گذاشت، به بطن جامعه باز می‌گردد و بعد از سپری کردن این سیر و رسیدن به مکاشفه‌ها، اولین مشکل قهرمان پذیرش واقعیت‌های هیاهوهای مبتذل است. این مرحله در واقع برگشت قهرمان به زندگی عادی است. (هوشنگی و حسینی، ۱۴۰۱: ۱۷)

#### ه) ارباب دو جهان

کمبل باور دارد که قهرمان از مرز میان دو جهان عبور می‌کند و از یکی وارد دیگری می‌شود. (مخبر، ۱۳۹۶: ۲۵۳) به باور کمبل، هنر ارباب دو جهان، آزادی عبور و مرور در دو بخش است. یکی حرکت از سوی تجلیات زمان، به سوی اعماق سبب‌ساز و بازگشت از آن، آن‌هم به طوری که قواعد هیچ‌یک از این دو سو، به دیگری آلوده نشود. (کمبل، ۱۳۸۹: ۲۳۷)

#### و) رهایی و آزادی در زندگی

قهرمان در این مرحله با اکسیر باز می‌گردد و به مصیبت‌های سرزمین خود خاتمه می‌دهد. اکسیر می‌تواند عشق، دانایی، وفاداری، گنجی بزرگ، یا معجون جادویی باشد. یا فقط تجربه‌ی جان‌به‌در بردن از دنیای ویژه باشد. (ویتیل، ۱۳۹۲: ۱۱۴)

#### ۴- تحلیل رمان‌ها

۴-۱. بررسی رمان کاکه شش‌پیر و دختر شاه پریان

۴-۱-۱. خلاصه‌ی روایت

نویسنده رمان را در سیزده بخش روایت می‌کند. جریان وقایع مرتبط به هم پیش می‌روند. وی زندگی و سفر زندگی کاکه شش‌پر، یکی از عیاران بنام شهر کابل در زمان پادشاهی امیر حبیب‌الله خان را به تصویر می‌کشد. او به غیر از مادری سال‌خورده کس دیگری را ندارد. پهلوانی می‌کند و مردمان از دوردست‌ها به کاکه شش‌پر روی می‌آورند تا دعوایشان را فیصله دهد. وی شخصی مهربان و دست‌ودل‌باز است. شبی در گل‌باغ کابل، پرنده‌ای به نام (دختر شاه پریان) وارد زندگی او می‌شود و یکسره او را دگرگون می‌سازد.

## ۲-۱-۴. پرده‌ی اول: عزیمت

### الف) دنیای عادی

نویسنده در بخش دوم رمان (در شور بازار کابل) ما را با دنیای عادی قهرمان آشنا می‌سازد. دغدغه‌ی کاکه شش‌پر به‌عنوان یک عیار کمک‌کردن به مردم است. او یک مادر سال‌خورده، یک قوچ به اسم داراب و یک پرنده‌ی رنگین‌بال به نام دختر شاه پریان دارد. با این تفسیر ویژگی‌ها و نقایص منحصربه‌فرد قهرمان، قبل از سفر نمایان می‌شود. زندگی روزمره، تکراری و ظاهری کاکه شش‌پر او را از تفکر در درون و شناخت من خودش به دور نگه داشته است. با ورود کاکه شش‌پر به دنیای جدید، تضاد حیاتی او با دنیای قبلش آشکار می‌شود؛ چنانکه بعداً اشاره خواهد شد او دیگر به فکر عیاری و فیصله‌دادن دعوای مردم نیست. این دگرگونی در همین بخش، در رفتار کاکه شش‌پر بر اثر آمدن پرنده‌ی رنگین‌بال در زندگی‌اش نیز نمایان می‌شود. «لحظه‌های دراز، سرش به سوی سینه‌اش خمیده می‌بود و به چیزی می‌اندیشید.» (زریاب، ۱۳۹۸: ۱۸) در این رمان، قهرمان سفر درونی و ذهنی را در پیش می‌گیرد، دنیای عادی او، در تقابل با جهان‌نیست که بدان ورود پیدا می‌کند. پرنده‌ی رنگین‌بال، دنیای عادی قهرمان را برایش مملو از نقص می‌نمایاند و به‌مرور کاکه شش‌پر کمتر می‌خندد و بیشتر می‌اندیشد.

### ب) دعوت به ماجرا و ردّ دعوت

در بخش دوم رمان (در گل‌باغ کابل) قهرمان با ناشناخته‌ای آشنا می‌شود و سیر داستانی رنگ دیگری به خود می‌گیرد. دعوت به سفر از لحظه‌ی ورود پرنده در زندگی کاکه شش‌پر آغاز می‌شود و روایات این بخش پیام را در قالب تخیلات و رؤیاگونه به تصویر می‌کشد. چادر ابریشمی، رنگ‌های رنگین‌کمانی، بوی دلاویز گل‌ها و پدیده‌ی ابرمانند چیزهایی هستند که در اولین دیدار با دختر شاه پریان به چشم کاکه می‌خورد و او را به حیرت می‌اندازد. کاکه شش‌پر با این دیدار به سفر دعوت می‌شود، پرنده را در شمایل دختری زیبا می‌بیند و درست چند لحظه بعد زمانی که به او با کمانش حمله می‌کند درمی‌یابد که یک پرنده است. «تنها پرنده‌ی زیبا و شگفتی‌انگیزی را دید که بالش در زه کمان گیر مانده بود.» (همان) به باور کمبل، قهرمان در این مرحله، یعنی در آستانه‌ی ماجرا دچار تردید است و دعوت را رد یا عدم تمایلش را اعلام می‌کند. (کمبل، ۱۳۸۹: ۶۹) و گلر در ساختار اسطوره‌ای در

داستان و فیلم‌نامه باور دارد که قهرمان به خاطر ترسش از ناشناخته‌ها نیز دچار تردید می‌شود. در این وضع عواملی چون تغییر موقعیت، حمله‌های دیگران به نظم طبیعی زندگی قهرمان یا تشویق یک راهنما باعث می‌شود که بر ترس خود غلبه کند. (وگنر، ۱۳۸۶: ۲۲)

ترس از ناشناخته‌ها باعث می‌شود که کاکه شش‌پر بر دختر شاه پریان حمله کند و بالش را بشکند. کاکه شش‌پر، با رهاکردن پرنده و اینکه از او می‌خواهد که برود این دعوت را رد می‌کند. به آواز نرمی گفت: «خوب برو دیگر... دختر آزاد استی.» (زریاب، ۱۳۹۸: ۶۶) از آنجا که دختر شاه پریان در ادامه نقش راهنما را بر عهده می‌گیرد، در این بخش نیز خود از رفتن ابا می‌ورزد. دعوت به این سفر ذهنی، از دنیای عادی و معمولی قهرمانی که خیلی دغدغه‌مند به نظر می‌رسد نشئت می‌گیرد. شخص عیار، معروف و خیلی پر قدرت در میان مردم، به دور از تفکر در مورد خود و منیت و فردیت خود. کاکه شش‌پر دنیای بیرون را دیده بود، زندگی مرفه، شناخت در میان عام و خاص، غرور بر عیاری جهان پیرامونش را گرفته بود. چون با آیمای خود ملاقات نکرده، از تفکر و اندیشیدن در مورد جهان و فهم رازهای پنهان هستی بی‌خبر بود و با این دعوت، در این دنیا به روی قهرمان باز می‌شود و یکسره او را دگرگون می‌سازد.

### ج) ملاقات با مرشد

در رمان مورد نظر، دختر شاه پریان که در نماد پرنده‌ی سخنگو ظاهر شده است در جایگاه پیر فرزانه قرار دارد. او پرنده‌ی باهوش و باذکوتی است. اسمش نیز در رمان خرد گفته شده است. همدات‌پنداری انسان با پرنده را بهتر از هر جا در اسطوره‌ها و کاربردهای عرفانی سیمرغ در ادبیات فارسی می‌توان شاهد بود. نماد سیمرغ در عرفان پیونددهنده‌ی اضداد است. سیمرغ را انسان مرغ دانسته‌اند، انسان بال‌دار و رمز طیران آدمیت که گوهر انسانیت وی سرشته به حکمت دانایی (پزشکی) و داروشناسی است و این بدین معنی است که انسان روشن‌دل، راز آشنا، دستگیر و چاره‌ساز و نجات‌بخش است. (ستاری، ۱۳۸۷: ۱۳۴) دختر شاه پریان در قالب پرنده بی‌گمان انسانی سخنگوست که همانند سیمرغ در سفر مرغان، راهنمای کاکه شش‌پر در سفر قهرمانی‌اش می‌شود. دختر شاه پریان راز آشناست و در مورد طلسم هستی سخن می‌گوید: «هر موجودی، در طلسمی گیر مانده است.» (زریاب، ۱۳۹۸: ۱۱۰) این مرشد قهرمان را از تاریکی به روشنایی سوق می‌دهد. قهرمان با رسیدن به روشنایی به فردیت و تنهایی می‌رسد؛ «سوی پرنده دید: تو ما را از تاریکی‌ها برون کشیدی، دختر شاه پریان... تو ما را دگرگون ساختی...» (همان: ۲۲۹) پری در ادب فارسی مظهر زیبایی و عشق است. زنی اثری که از نیکویی و زیبایی و گاهی از فره نیز

برخوردار است. کاکه شش‌پر عاشق این پرنده می‌شود. حضور و هم‌سخنی با دختر شاه پریان، دیدگاه کاکه شش‌پر را نسبت به زندگی و پیرامونش تغییر می‌دهد و تا انتها با راهنمایی‌های او پیش می‌رود.

## د) عبور از نخستین آستان

در رمان مورد نظر، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سفر قهرمان بیشتر ذهنی و روان‌شناختی است. دنیای متضادی که کاکه شش‌پر با آن مواجه می‌شود و از آن آستان عبور می‌کند نیز ذهنی و تغییر در نوع نگرش اوست. زمانی که کاکه شش‌پر از شکست‌ناپذیری داراب در میدان‌های جنگ با قوچ‌های دیگر سخن می‌گوید، توبیخ‌های دختر شاه پریان او را به فکر وامی‌دارد و دگرگونش می‌سازد. «آخر چرا؟ این که ستم نیست، پس چی است...» (همان: ۶۹) این نخستین باری است که کسی کاکه شش‌پر را خشمگینانه توبیخ می‌کند. موانعی که کاکه شش‌پر در این مرحله با آن مواجه می‌شود، اهریمن درون و باورهای خرافی‌ای است که در ذهن او جای گرفته و مدام در هم‌صحبتی با دختر شاه پریان از این قصه‌های ساختگی و باورهای عامه سخن می‌گوید و مقاومت می‌کند. گفت: «ساختگی هستند، کاکه شش‌پر... ساختگی هستند!» (همان: ۷۱) دیدگاه‌های دختر شاه پریان کاخ ریگی باورهای خرافی کاکه شش‌پر را ویران می‌کند.

## ۳-۱-۴. پرده‌ی دوم: تشرّف

### الف) جاده‌ی آزمون‌ها

درخواست امیر مبنی بر گرفتن پرنده از کاکه شش‌پر، آزمون بزرگی برای اوست. امری که کاکه شش‌پر در اولین برخورد از انجام آن ابا می‌ورزد و رفتار خصمانه در پیش می‌گیرد. امیر دشمنی است که در این آزمون بر سر راه کاکه می‌آید. «نمی‌شود، امیر... سر ما را بخواه... اما این پرنده را بگذار که با ما باشد...» (همان: ۱۲۱) جدایی یک‌شبه‌ی کاکه شش‌پر از پرنده آزمون دوم است. «اندوه ژرفی بر دلش سنگینی می‌کند. احساس می‌کند که چیزی گران‌بها و عزیزی را از دست داده است.» (همان: ۱۲۹) پرنده، آن‌چنان که در تمامی مراحل به‌عنوان راهنما و پشتیبان قهرمان ظاهر شده است در اینجا نیز با برگشت به زندگی کاکه شش‌پر، عبور از این آزمون را برایش آسان می‌سازد.

### ب) ملاقات با خدا بانو

در این رمان دختر شاه پریان در نقش خدا بانو ظاهر شده است که در همان اولین دیدار در ژرفای دل کاکه شش‌پر نفوذ می‌کند. این زن که در نماد پرنده وارد زندگی قهرمان می‌شود، در واقع موهبت و آزمون بزرگی برای دستیابی به عشق است. قهرمان، پس از ملاقات با دختر شاه پریان آنیما و بُعد زنانه‌اش را به‌وضوح تجربه می‌کند. «احساس

شیرین و دلپذیری در رگ‌های کاکه شش‌پر دوید و سراسر وجودش را فرا گرفت!« (همان: ۶۷) دیدار با نیمه‌ی مثبت آنیما در رفتار کاکه شش‌پر مایه‌های پررنگ‌تر می‌گیرد. چنانکه او تصمیم می‌گیرد که دیگر قوچش را با دیگر قوچ‌ها به جنگ نیندازد. ورد دختر شاه پریان در زندگی کاکه شش‌پر به‌عنوان راهنما و معشوق، در این سفر قهرمان، خواسته‌ی کاکه شش‌پر مبنی بر رشد بُعد زنانه‌ی ذهن اوست.

### ج) زن در نقش وسوسه‌گر

مادر کاکه شش‌پر، در برخی روایات در نقش زن وسوسه‌گر ظاهر شده است. او با آنکه حامی قهرمان است و دختر شاه پریان را دوست دارد، از پری‌زاده می‌ترسد و از دختر شاه پریان می‌خواهد که از خانه‌ی آنها برود. وعظ‌های دیگران نیز باعث می‌شود که این رفتار در مادر کاکه شش‌پر به‌وضوح دیده شود. «به کاکه شش‌پر بگو که از این پرنده پرهیز کند...» (همان: ۱۰۲) کاکه شش‌پر، در برخورد با خدا بانو که همانا دختر شاه پریان است با روشنی و مادرش با بُعد تاریک زنانه‌ی خود ملاقات می‌کند. گفتار مادر در کاکه شش‌پر نه‌تنها اثر نمی‌گذارد بلکه مقاومت او را برای آوردن نیمه‌ی تاریک به روشنی بیشتر می‌کند. «تو چی می‌گویی نرفته است... دختر شاه پریان نرفته است! فردا برمی‌گردد...» (همان: ۱۳۴)

### د) برکت نهایی

برکت اصلی کاکه شش‌پر در این سفر یافتن خود و آگاهی است. این دانایی و تغییر در نگرش همان پاداش نهایی است که به او داده می‌شود. کاکه کس دیگری می‌شود. «ما کس دیگری هستیم، ما غرقه‌ی دریای فکریم، ننه» (همان: ۲۴۰) به عقیده‌ی کمبل «رنج عبور کردن از محدودیت‌های شخصی، رنج رشد معنوی است. هنر و ادبیات و اسطوره همه اسبابی هستند که به انسان در گذر از افق محدودکننده به سوی افلاک بالاتر کمک می‌کند، ذهن به درک ورای همه‌ی تجربیات شکل ظاهری، یعنی درک آن تهی غیر قابل انکار می‌رسد.» (کمبل، ۱۳۸۹: ۲۰۲) محدودیت شخصی کاکه شش‌پر، همان جایگاهی است که او در میان مردمان دارد. کاکه برای عبور از این مرحله باید از این جایگاه دست بردارد که چنین هم می‌شود. «حالی به تیر و کمان و خنجر نیازی نیست!» (زریاب، ۱۳۹۸: ۲۵۲) باورهای قبلی‌اش یکسره ویران می‌شود. «یک عمر به چی دل خوش کرده بودیم...» (همان) کاکه شش‌پر در همه‌ی روایات، زمانی که از خودش و کارکردهایش سخن می‌گوید ضمیر جمع به کار می‌برد و این نشانه‌ی به فردیت نرسیدن اوست. اما زمانی که این سفر به پایانش نزدیک می‌شود، قهرمان دیگر برای خودش ضمیر جمع به کار نمی‌برد که این خود نشانه‌ی تحول و فردیت اوست. «گفت: «می‌دانم... می‌دانم!»» (همان: ۲۶۴)

۴-۱-۴. پرده‌ی سوم: بازگشت

الف) امتناع از بازگشت

دل‌بستگی کاکه شش‌پر به دنیای جدید، او را از بازگشت به زندگی عادی باز می‌دارد. چنان‌که قبلاً اشاره شد، این سفر، یک سفر روانی و فکری است که با راهنمایی‌های دختر شاه پریان جهان‌نگری قهرمان تغییر می‌کند. در این سفر، پیر خردمند در جایی به قصد بازگشتِ قهرمانِ راهنمایی‌هایش را متوقف می‌سازد. «بهتر است همین‌جا بس کنیم!» (همان: ۲۴۵) دختر شاه پریان در همین مرحله از زندگی کاکه شش‌پر می‌رود. آهسته گفت: «من دیگر می‌روم، کاکه شش‌پر!» (همان: ۲۴۷)

#### ب) عبور از آستان بازگشت

رفتن دختر شاه پریان، به معنی ختم سفر و برگشت کاکه شش‌پر است. تضاد جهانی که کاکه شش‌پر در بند آن است و جهان حقیقی او باعث می‌شود که کاکه به‌دنبال پرنده رهسپار کوه قاف شود. «راه کوه قاف از کدام سو است، پیر... به ما بگو!» (همان: ۲۵۷) و در این امر پیر خانقاه در جایگاه پشتیبان دوم او را راهنمایی می‌کند. «بهتر است از سوی آفتاب نشست بروی.» (همان: ۲۵۸) رسیدن به کوه قاف را می‌توان عزیمت دوم کاکه شش‌پر نیز قلمداد کرد، زیرا نظر به روایات کتاب قاف بر گرداگرد زمین محیط است و از هر سو که بخواهی به آن می‌رسی. این گرداگرد در واقع ماندلایی است که سفر کاکه شش‌پر را به کمال نهایی می‌رساند. کوشش‌های کاکه شش‌پر برای رسیدن ادامه دارد و این امر نشانگر عدم بازگشت او نیست، بلکه بیانگر عدم تطابق او با دنیای جدید و تضاد است که با هیاهوی دنیای بیرون دارد. «ما می‌کوشیم که برسیم...» (همان: ۲۵۸) رمان با رسیدن کاکه شش‌پر در کوه قاف و ملاقات دوباره‌ی دختر شاه پریان به پایان می‌رسد. در عزیمت دوم، مادر، درخت سیب و قوچ سفیدرنگش نیز او را همراهی می‌کنند. پیدا کردن دوباره‌ی دختر شاه پریان در واقع پاداشی نهایی است که کاکه شش‌پر در این سفر به آن دست می‌یابد.

#### ۲-۴. بررسی رمان سکه‌ای که سلیمان یافت

##### ۱-۲-۴. خلاصه‌ی روایت

روایات رمان در نه بخش جداگانه با ماجرای‌های مرتبط به هم پیش می‌روند. راوی یا نویسنده که به شهر غزنی سفر کرده است به‌صورت اتفاقی شاه پیگمالیون (پادشاه افسانه‌ای قبرس) را ملاقات می‌کند و داستانش را برای او می‌خواند. داستان روایت زندگی مردی به نام سلیمان است که در یک روستای کوچک، بسیار دور از شهر غزنی با مادر سال‌خورده‌اش زندگی می‌کند و در طول زندگی سی‌ساله‌اش مشغولِ علف آوردن برای خرش است تا بخورد و بخشی از آن را نیز برای زمستان خر در پشت‌بام خشک می‌کند. این تا زمانی است که شبی خواب می‌بیند که سکه‌ای یافته است و فردای همان شب خوابش به واقعیت می‌انجامد. به این ترتیب جریان عادی زندگی سلیمان متلاطم می‌گردد و سفر دیگر زندگی‌اش آغاز می‌شود. او به‌دنبال خواندن متن روی سکه و پرسشی که برایش پیش

آمده پاسخی دریافت می‌کند که به بیداری و تحول شخصیتش می‌انجامد. این پاسخ منجر به شکل‌گیری پرسش‌ها و کشف‌های دیگر در افکار سلیمان می‌شود که ماجراهای بعدی رمان را دربرمی‌گیرد.

## ۲-۲-۴. پرده‌ی اول: عزیمت

### الف) دنیای عادی

در رمان مورد نظر، دنیای عادی قهرمان در همان سطرهای نخستین روایات اصلی رمان، نمایش داده می‌شود. در اینجاست که مخاطب با دغدغه‌های سلیمان آشنا می‌شود و وضعیت پایدار و زندگی تکراری او را قبل از وارد شدن به دنیای بیگانه می‌شناسد. «او از اولین روزهای بهار، تا آخرین روزهای خزان، همه‌روزه خرش را سوار می‌شد و می‌رفت که علف بیاورد. (زریاب، ۱۳۹۷: ۴۴)

نویسنده ما را به خصایص منحصر به فرد قهرمان نیز در لابه‌لای روایات نخستین رمان آشنا می‌سازد. «همان قدر که مادر سلیمان زنی کاری و با تدبیر بود، سلیمان خودش مردی درمانده و بیکاره به شمار می‌رفت.

« (همان: ۴۱) در همین فصل رمان، تغییر در شخصیت سلیمان، در واقع آغاز رهایی از دنیای عادی او با کهنه‌شدن کفش‌هایش زمینه‌چینی می‌شود. «هر دو کفش، یک‌جا و هم‌آواز گفتند: «سلیمان، عمر ما دیگر به پایان رسیده است...» (همان: ۳۶) هنگامی که آخرین رویه‌های پینه‌خورده‌ی کفش‌های سلیمان بر زمین می‌افتند و او پابرنه بر جا می‌ماند رهایی او از دنیای گذشته شکل می‌گیرد و با دفن کردن کفش‌های کهنه، نوید زندگی جدیدی به او داده می‌شود. «و همان‌جا، کنار چشمه، با دستش گوری ساخت و پاره‌های کفش‌هایش را دفن کرد.» (همان: ۳۶-۳۷) عدد چهار، در تحلیل‌های کهن‌الگویی و زبان ناخودآگاه جمعی، نشانه‌ی تمامیت و کمال است. گرین این عدد را متداعی با دایره، چرخه‌ی زندگی، اصل مادینه‌ی زمین می‌داند. (گرین و دیگران، ۱۳۸۳: ۵۶۲) پس از چهارسال و کهنه‌شدن کفش‌هاست که چرخه‌ی زندگی سلیمان تغییر فصل می‌دهد. تداعی این عدد با دایره در واقع همان سکه‌ای است که سلیمان بعداً پیدا می‌کند و در پی خواندن متن روی سکه، روند رشد روانی و فردی او به پیش می‌رود.

### ب) دعوت به سفر و ردّ دعوت

در رمان سکه‌ای که سلیمان یافت، ندای فراخوان در قالب رؤیا ظاهر می‌شود و فرایند مرکزیت‌دهی شخصیت سلیمان رقم می‌خورد. سکه‌ای که سلیمان در خواب پیدا می‌کند در واقع ماندلای است که سلیمان برای شناخت خود و رسیدن به تمامیت به آن دست می‌یابد. «می‌بیند که یک سکه‌ی بزرگ طلایی است. نبشته‌هایی هم دارد.»

(زریاب، ۱۳۹۷: ۶۸)

هر آدمی برای شناخت خود باید از تقلید طوطی‌وار پرهیز کند. زندگی تکراری سلیمان باید به پایان برسد؛ و راهی سفری شود تا فرایند تفرد شکل بگیرد. کمبل بر این باور است که قهرمان با یک ندا به سفر خوانده می‌شود. نداکننده‌ی موجود شوم و ناخوشایند است. (کمبل، ۱۳۸۹: ۵۹) دعوت به سفر یا ماجرا ممکن است با یک پرسش همراه باشد. خواب سلیمان، درست فردای همان شب به حقیقت می‌پیوندد. او واقعاً سکه‌ای پیدا می‌کند که رویش نوشته‌هایی دارد. سلیمان به دنبال خواندن متن روی سکه و اینکه از چه کسی است به این سفر دعوت می‌شود. «باید معلوم شود که سکه‌ی کی است!» (زریاب، ۱۳۹۷: ۱۰۳)

در رمان سکه‌ای که سلیمان یافت، سلیمان قبل از یافتن سکه که در واقع زمینه‌هایی برای تغییر در او چیده شده بود، از ادامه‌ی راه سر باز می‌زند. آنجا که کفش‌هایش به صدا درمی‌آیند که عمر ما دیگر به پایان رسیده است، سلیمان به این گفته‌ها بی‌اعتنایی می‌کند و اصلاً نشنیده می‌گیرد. سلیمان در جای دیگری نیز لحظه‌ای برای ادامه‌ی سفر دچار تردید می‌شود. مادرش زمانی که مانع می‌شود که دنبال آن مرد کابلی برود، می‌گوید: «این راز یا رازها بر تو غلبه کنند...» (همان، ۱۳۷) و گلر باور دارد اینکه گاهی «فرد به کشف و شهودی سعادت‌بخش نائل می‌شود که قانونی ناشناخته و رهایی‌بخش را به او نشان می‌دهند.» (وگلر، ۱۳۸۶: ۱۳۱). برای سلیمان نیز این رهایی دست داده است و برای همین مصمم‌تر از قبل بدون اینکه به تهدیدهای مادرش اعتنایی کند راهی سفر می‌شود تا آن مرد کابلی را پیدا کند. «باید این عالم کابلی را ببینم!» (زریاب، ۱۳۹۷: ۱۳۷)

### ج) ملاقات با مرشد

در این رمان می‌توان گفت مادر سلیمان نقش کهن‌الگویی پیر فرزانه را دارد. سلیمان زمانی که سکه را پیدا می‌کند برای خواندن نوشته‌ی آن به مرشدی مراجعه می‌کند که تا پیش از این در زندگی او معنای خاصی دارد. او از مادرش می‌خواهد که نوشته‌ی روی سکه را بخواند. پیرزن نوشته‌ی روی سکه را نمی‌تواند بخواند، ولی او را راهنمایی می‌کند. هنگامی که ملای کلان هم نوشته‌ی روی سکه را نمی‌تواند بخواند، مادر سلیمان، او را به غزنی می‌فرستد.

### د) عبور از نخستین آستان

در رمان مورد نظر، سلیمان برای خواندن متن روی سکه باید از آستان عبور کند. روند سفر در این رمان و تجربه‌ی قهرمان رو به جلو به پیش می‌روند و مادر قهرمان در نقش امدادگر چنانکه قبلاً اشاره شد، او را تا جایی همراهی می‌کند. پیرزن دنبال چاره‌ای است تا نوشته‌ی روی سکه خوانده شود و سلیمان پاسخ پرسش خود را بیابد. ملای کلان فقط یک واژه‌ی نوشته‌ی روی سکه را می‌تواند بخواند

## الف) جاده‌ی آزمون‌ها

رفتن سلیمان به مرکز شهر، اینکه ملاهای بارگاه حضرت سنایی نوشته‌ی روی سکه را نمی‌توانند بخوانند و قصد دارند آن را از سلیمان بگیرند، آزمون‌ها و بحران‌هایی هستند که قهرمان (سلیمان) در راه رسیدن به آگاهی پشت سر می‌گذارد. «گردینه را از دست ملای فربه گرفت و در پارچه‌ها پیچید.» (همان: ۱۱۳-۱۱۴) عالم کابلی در اینجا در نقش پشتیبان ظاهر می‌شود. او از کابل به زیارت سنایی غزنوی آمده است. اولین صحنه‌ای که این مرد در رمان حاضر می‌شود زمانی است که سلیمان ناامید از خواندن نوشته‌ی روی سکه توسط ملاهای کلان از محوطه‌ی زیارت سنایی خارج می‌شود. «برادر چی آورده‌ای... چی می‌خواهی؟...» (همان: ۱۱۴) پشتیبان دیگر قهرمان درخت پیر کنار چشمه است. سلیمان هر روز وقتی با خرش برای آوردن علف می‌رود با آن احوالپرسی می‌کند. سلیمان این درخت را پدر خطاب می‌کند. «و شادمانه می‌گوید: «السلام‌علیکم، پدر... چطور هستی؟» (همان: ۶۷) درخت پیر در نقش راهنما، انتظار تحول سلیمان را دارد و به او گوشزدهایی نیز می‌کند. «پس کار تو، سیرکردن همین حیوان است، ها؟» (همان: ۶۸) سلیمان، در واقع برای همین پرسش راهی سفر می‌شود، در می‌یابد که کار او فقط علف‌آوردن نیست. هنگامی که سلیمان سکه را در بیداری پیدا می‌کند نیز به آن درخت پیر مراجعه می‌کند و بشارت بیداری را نیز همین درخت به سلیمان می‌دهد.

## ب) ملاقات با خدا بانو

در این رمان، مادر سلیمان در قالب خدا بانو دیده شده است. این خدا بانوی مهربان از یک سو از سلیمان محافظت می‌کند و او را از خطرهای تهدیدهای احتمالی سفر آگاه می‌سازد و از طرفی راهنمای راه او برای رسیدن به هدفش می‌شود. مادر پیرانه‌سری است که هر کاری از دستش برمی‌آید دروگری، طبابت، آموزگاری، کفن‌دوزی و مرده‌شویی و... را بلد است. پس از یافتن سکه و آغاز تغییر سلیمان، مادر در تمام مراحل با حضور و راهنمایی، باعث تقویت بعد زنانه در سلیمان می‌شود. سلیمان، برای همه‌ی قدم‌هایی که به آگاهی برمی‌دارد به این خدا بانو مراجعه می‌کند. وقتی آن عالم کابلی نوشته‌ی روی سکه را می‌خواند، سلیمان به دامان همین زن برمی‌گردد و خبر این را که او از نیای حکیم سنایی است، به او می‌دهد. «گفت: ننه، من فرزند سنایی هستم...» (همان: ۱۲۳) در جایی با آنکه اولش مانع رفتن سلیمان به شهر می‌شود، در نهایت به دگرگون‌شدن سلیمان پی می‌برد. «همه‌چیز را بگو... هوش را بگیر که او چی می‌گوید.» (همان: ۱۳۷)

## ج) زن در نقش وسوسه‌گر

مادر سلیمان در قسمت‌هایی از رمان نقش زن وسوسه‌گر را نیز داراست. سلیمان با هر دو بخش این بانو برخورد می‌کند و خویشتن خویش را می‌یابد. هنگامی که سلیمان برای دانستن رازهای بیشتر می‌خواهد به شهر برود،

مادرش وسوسه‌اش می‌کند که نرود. «این گپ‌ها را فراموش کن، پسر... چه رازی... کدام راز؟» (همان: ۱۳۶) در ادامه‌ی همین روایات، مادر قصه‌ی صورت‌گر چینی که به‌دنبال واقعیت، خودش را نابود می‌کند برای سلیمان می‌گوید، چون می‌داند قصه‌های او بر روی سلیمان تأثیر می‌گذارد. پاره‌ی وارونه این خدا بانو تا آنجاست که می‌گوید: «هر کسی که به چیزی بسیار فکر می‌کند، آن چیز بر او غلبه می‌کند...» (همان: ۱۳۷) صورت‌فریبنده‌ی این پیرزن در ادامه‌ی روایات هنگامی که سلیمان می‌خواهد با آن عالم کابلی به نجف و کربلا برود نیز نمایان می‌شود.

وسوسه‌های اغلب جسمانی روبه‌روی قهرمان قرار می‌گیرد. «وسوسه به‌عنوان یک مضمون کهن‌الگویی خطرناک است، زیرا قهرمان را به سمت دنیای مادی و خواهش‌های نفسانی پایین می‌کشد، حال آنکه قهرمان باید توجه خود را به دنیای معنوی معطوف کند» (آموزگار، ۱۴۰۱: ۶۱) هنگامی که مردم ده از مادر سلیمان اطلاع می‌یابند که سلیمان از نسل سنایی غزنوی است، روایات وسوسه‌انگیز می‌شود و قهرمان را به سمت دنیای مادی می‌کشاند. «اما پیرزن سخنش را برید: «ها، آخر... تو فرزند سنایی باشی و مردم این را ندانند...» (زریاب، ۱۳۹۷: ۱۴۳)

#### د) آشتی و یگانگی با پدر

در رمان مورد نظر، قهرمان برای رسیدن به هدف نهایی باید با دو پدر به هماهنگی و آشتی برسد. چنانکه قبلاً اشاره شد، سلیمان درخت کنار چشمه را پدر خطاب می‌کند. زندگی تکراری و سیزیف‌وار سلیمان برای درخت پیر قانع‌کننده نیست. خواب شگفتی‌آور سلیمان که در آن درخت پیر و سکه‌ی بزرگ با هم یکی می‌شوند به معنی اتحاد او با پدر است. این نشانه و سمبول به او سپرده می‌شود تا به مقام اربابی برسد. «بعد، متوجه می‌شود که بر جای تک‌درخت پیر، سکه‌ی بزرگی به‌اندازه‌ی قرص ماه چارده شبه می‌درخشد.» (همان: ۷۱) قهرمان به دنبال خواندن نوشته‌ی روی سکه، در می‌یابد که او از نسل سنایی غزنوی است. «سلیمان، پندارم که تو از فرزندان سنایی هستی...» (همان: ۱۱۷) آغاز تحول سلیمان از همین جاست، اینکه او به نیای خود فکر می‌کند و با آن یکی می‌شود. سلیمان سنایی را پدر خطاب می‌کند. «و با همان چشم‌های اشک‌آلود به سوی آرامگاه سنایی دید: «پدر... پدر!» (همان: ۱۲۱) در راستای همین هماهنگی ایجادشده بین قهرمان، درخت پیر و سنایی در رمان، تحول در شخصیت سلیمان زمینه‌چینی می‌شود.

#### ه) برکت نهایی

در رمان سکه‌ای که سلیمان یافت، قهرمان زمانی به برکت نهایی و پایان سفرش نزدیک می‌شود که نوشته‌ی روی سکه را آن عالم کابلی که در نقش مرشد ظاهر شده است می‌خواند و به این ترتیب سلیمان به پاسخ پرسشش دست می‌یابد. «هیجان‌زده، گفت: «اینجا نوشته شده است: - فرزندم، من که حسن ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی

هستم، این لوح زرین را به تو می‌سپارم که به گردن آویزی تا مرا همواره به یاد بداری. تو نیز آن را به فرزندان بسپار تا این گردینه‌ی زرین در خاندان ما بماند!» (همان: ۱۱۶) این فهم، سلیمان را دگرگون می‌سازد. او به نیای بزرگش فکر می‌کند و از خواب دیرینه بیدار می‌شود. این برکت به شکلی مادی و معنوی نمایان می‌شود. کمبل رشد معنوی در انسان‌ها را این‌گونه توضیح می‌دهد: «رنج عبورکردن از محدودیت‌های شخصی، رنج رشد معنوی است. هنر، ادبیات، اسطوره و عقیده و قواعد زیباشناختی همه اسبابی هستند که به انسان درگذر از افق‌های محدودکننده به سوی افلاک بالاتر کمک می‌کنند.» (کمبل، ۱۳۸۹: ۱۸۵)

بدین‌سان با گذر از پیشامدهای دشوار و مکافات مسیر، هر لحظه به درک و فهم قهرمان افزوده می‌شود؛ (آموزگار، ۱۴۰۱: ۶۹) درک و فهم سلیمان فزونی می‌گیرد و به رازهای دیگر هستی فکر می‌کند و پرسش‌های زیادی برایش خلق می‌شود. روزهای زیادی به شهر، به دیدار آن عالم کابلی می‌رود، تا جایی که می‌خواهد با او به نجف و کربلا برود. مردم ده وقتی از این راز آگاه می‌شوند سلیمان را به‌مثابه‌ی برکت می‌انگارند و این درواقع فیضی است که او برای جامعه‌اش به بار آورده است. «ده ما متبرک شد... ما یک فرزند سنایی را داریم...» (زریاب، ۱۳۹۷: ۱۴۱)

#### ۴-۲-۴. پرده‌ی سوم: بازگشت

##### الف) امتناع از بازگشت

سلیمان، پس از بیداری نه‌تنها میلی برای بازگشت ندارد، بلکه می‌خواهد به راه خود ادامه دهد. او دیگر به زندگی گذشته‌اش میلی ندارد، حتی نگران علف ریگی هم نیست. قهرمان، دنبال رازهای دیگر است؛ راز هستی و می‌خواهد به سفر خویش ادامه بدهد و با آن مرد کابلی به نجف و کربلا برود. در اینجا تهدیدهای مادرش نیز مانع او نمی‌شود و او از بازگشت امتناع می‌ورزد. «مادر... من، زود برمی‌گردم...» (همان: ۱۷۹)

##### ب) دست نجات از خارج

روایت سلیمان در این رمان به‌گونه‌ای است که او در ادامه‌ی مسیر سفر، آن‌گاه که با کمک مرد کابلی درمی‌یابد که رازی وجود ندارد، با راهنمایی عالم کابلی از رفتن بازمی‌ایستد و به غزنی برمی‌گردد. «قهرمان با دریافت اولین نشانه‌های امداد توسط یاری‌گر جهت بازگشت، دیگر میل و علاقه‌ای به ماندن در دنیای غیرعادی نداشته و در این قسمت تلاش او برای بازگشت، رقم می‌خورد» (آموزگار، ۱۴۰۱: ۶۳) «به غزنی برمی‌گردیم!» (زریاب، ۱۳۹۷: ۱۸۹) در این رمان، افزون بر مرد کابلی مادر سلیمان نیز به‌عنوان دست نجات از خارج عمل می‌کند، زیرا مدام او را برای برگشت و ماندن کنارش ترغیب می‌نماید.

سفر سلیمان، قهرمان *رمان سکه‌ای که سلیمان یافت*، به مراحل عبور از آستان بازگشت، ارباب دو جهان و رهایی و آزادگی نمی‌رسد. دستاورد سلیمان، تا اینجای سفر، آگاهی و دریافت نو از زندگی و هدف زندگی است. او به خودشناسی می‌رسد و فرایند فردیت و رشد روانی باعث می‌شود که همچنان به راه خویش ادامه دهد.

## ۵- نتیجه‌گیری

در این دو رمان قهرمان در ابتدا به صورت عامل بیرونی و سپس معنوی به سفر دعوت می‌شود. دعوت در این دو رمان، با ندای بیرونی شروع و با تحول در شخصیت‌های قهرمان به پایان می‌رسد. ترس از دنیای ناشناخته باعث می‌شود تا قهرمان در ابتدا دعوت را رد کند ولی در امتداد زمان، بازگشت دیده نمی‌شود. در هر دو رمان، موجود حمایتگری که به امداد قهرمان می‌آید، در هر دو هیئت مرد و زن ظاهر شده است. دختر شاه پریان در *کاکه شش‌پَر* و دختر شاه پریان و مادر سلیمان در *سکه‌ای که سلیمان یافت* به ترتیب راهنمای قهرمان‌اند و در مراحل بعدی زندگی، عالم کابلی و پیر در *کاکه شش‌پَر* و دختر شاه پریان، در این نقش ظاهر می‌شوند. عبور از نخستین آستان، در روایت *کاکه شش‌پَر* و دختر شاه پریان به شکل عامل درونی و ذهنی اتفاق می‌افتد. چنانکه قهرمان، باید باورهای خرافی و قدیمی خویش را کنار بگذارد. اما در روایت دیگر، عامل بیرونی دارد. سلیمان به دنبال خواندن متن روی سکه باید از سختی‌های عبور کند، تا به عالم کابلی برسد. قهرمان روایات رهنورد زریاب در مرحله عزیمت، مطابق با الگوی کمبل از همین چند مرحله عبور می‌کند. در میان این دو روایت، به نظر عزیمت قهرمان در *رمان سکه‌ای که سلیمان یافت*، نسبت به دو روایت دیگر از برجستگی خاصی برخوردار است. شرحی را که نویسنده برای دنیای قبل از عزیمت سلیمان در متن روایت ارائه می‌دهد، در واقع ضرورت عزیمت را برجسته می‌سازد.

جاده‌ی آزمون‌ها در روایات *کاکه شش‌پَر* و دختر شاه پریان و *سکه‌ای که سلیمان یافت* به‌مثابه گذار و بحران موقتی است که قهرمانان سپری می‌کنند. در *رمان کاکه شش‌پَر* این مرحله بیرونی نیست، قهرمان بنا بر تحول درونی باید باورها و نوع نگرش خود تغییر بدهد و در جدال به افکار قبلی‌اش از این مرحله عبور می‌کند. ولی در روایت *سکه‌ای که سلیمان یافت*، مسافر به شکل بیرونی و مجادله از این بخش عبور می‌کند. در روایت *کاکه شش‌پَر* و دختر شاه پریان خدا بانو نیمه آنیمای قهرمان است که به‌صورت نمادین وارد زندگی او می‌شود و نقش این خدا بانو، با پیر خردمند یکی است. اما در *سکه‌ای که سلیمان یافت*، مادر قهرمان در این وجه حضور دارد و تا ختم با این شاخصه عمل می‌کند. در هر دو روایت مادر قهرمان زن در نقش وسوسه‌گر را دارد. *کاکه شش‌پَر* در برخورد با وسوسه‌های مادرش مبنی بر دوری از دختر شاه پریان، مقاومت می‌کند. در واقع قهرمان در رؤیاریی با پاره‌ی وارونه‌ی خدا بانو

برخورد می‌کند و بر آن غالب می‌شود. در روایت سکه‌ای که سلیمان یافت مادر قهرمان در دو نقش خدا بانو و وسوسه‌گر حضور دارد. قهرمان از وسوسه‌های مادر عبور می‌کند و با راهنمایی او سفر و راه به پایان می‌رسد. قهرمان روایات رهنورد زریاب در مرحله تشریف، مطابق با الگوی کمبل از همین چند مرحله عبور می‌کنند. در میان این دو روایت، رمان کاکه شش‌پر و دختر شاه پریان در مرحله تشریف، نسبت به دو روایت دیگر قوی‌تر عمل می‌کند. در ناخودآگاه زریاب، زن به‌عنوان راهنمای زندگی مرد بیشتر از همه کارایی دارد. قهرمان سکه‌ای که سلیمان یافت نیز حضور مادر به‌عنوان راهنما، و در کاکه شش‌پر و دختر شاه پریان، این امر موجود در فکر نویسنده به اوجش می‌رسد. دختر شاه پریان، موجود ماورایی با قدرت اسطوره‌های خارق‌العاده، در واقع زن آرمانی ناخودآگاه زریاب است. زریاب می‌خواهد بگوید اگر این جنس قدرتی داشته باشد، جهان پیرامونش را دگرگون می‌کند. پیامد حضور خردمندان زن، در جامعه و زندگی یک مرد دغدغه‌ی نویسنده برای خلق چنین سوژه‌ای در متن روایت می‌تواند باشد.

مراحل عزیمت روایت‌ها	دعوت به سفر	رد دعوت	امداد غیبی	عبور از نخستین آستان	شکم نهنگ
کاشش‌پر و دختر شاه پریان	✓	✓	✓	✓	-
سکه‌ای که سلیمان یافت	✓	✓	✓	✓	-

میزان تطابق روایت‌های زریاب با مراحل عزیمت در نظریه‌ی کمبل

مراحل بازگشت روایت‌ها	امتناع از بازگشت	فرار جادویی	دست نجات از خارج	عبور از آستان بازگشت	ارباب دو جهان	آزاد و رها در زندگی

-	-	✓	✓	✓	✓	کاکه شش پر و دختر شاه پریان
-	-	✓	-	-	✓	سکه بی که سلیمان یافت

میزان تطابق روایت‌های زیریاب با مراحل بازگشت در نظریه‌ی کمبل.

آماده انتشار

## منابع

- آموزگار، فاطمه (۱۴۰۱). بررسی مقایسه‌ای الگوی سفر قهرمان در روایت‌های بیژن نجدی، براساس الگوی جوزف کمبل. استاد راهنما محبوبه مباشری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات. دانشگاه الزهرا.
- امامی، نصرالله (۱۳۷۷). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*، تهران: جامی
- پاینده، حسین. (۱۳۹۷). *درس‌نامه‌ی نظریه و نقد ادبی*. ج ۱. تهران: سمت.
- رفیعی‌راد، رضا و بهمن نامورمطلق. (۱۴۰۰). «تطبیق سفرهای چهارگانه عارف در منظر ملاصدرا و نظریه تک اسطوره جوزف کمبل». *پژوهشنامه عرفان*، دوفصلنامه علمی، سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم. زریاب، رهنورد. (۱۳۹۷). *سکه‌ای که سلیمان یافت*. کابل: زریاب.
- زریاب، رهنورد. (۱۳۹۸). *کاکه شش‌پر و دختر شاه پریان*. کابل: زریاب.
- زندى‌طلب، احسان و خلیل بیگزاد. (۱۴۰۰). «تحلیل ساختار معراج‌نامه ابن‌سینا بر پایه‌ی سفر قهرمان کمبل». *مجله ادب فارسی*، ش ۲. س ۱۱.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۷). *رمز و مثل در روان‌کاوی*. تهران: طوس.
- کمبل، جوزف. (۱۳۸۵). *قهرمان هزار چهره*. ترجمه‌ی شادی خسروپناه. مشهد: گل آفتاب.
- کمبل، جوزف. (۱۳۸۹). *قدرت اسطوره*، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
- گرین، ویلفرد، ال ولیبر، ارل جی و مورگان، لی و ویلنگهام، جان. ار (۱۳۸۳). *راهنمایی رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات. چ ۴.
- گوردن، والتر کی (۱۳۷۰). *درآمدی بر نقد کهن‌الگویی*. ترجمه‌ی جلال سخنور. *مجله ادبیستان*. ش ۶.
- مخبر، عباس. (۱۳۹۶). *مبانی اسطوره‌شناسی*. تهران: مرکز.
- نامورمطلق، بهمن. (۱۴۰۰). *درآمدی بر اسطوره‌شناسی*، تهران: سخن.
- واحددوست، مهوش. (۱۳۸۱). *رویکردهای علمی به اسطوره‌شناسی*. تهران: صدا و سیما.
- وگلر، کریستوفر. (۱۳۸۶). *ساختار اسطوره‌ای در فیلمنامه و داستان*، ترجمه عباس اکبری. تهران: نیلوفر.
- ویتیلا، استورات. (۱۳۹۲). *اسطوره و سینما*. ترجمه‌ی محمد گذرآبادی. تهران: هرمس.
- هوشنگی، مجید و توفیق حسینی (۱۴۰۱). «تحلیل عرفانی اسطوره‌ی مانوی سفر هرمزدیغ به سرزمین تاریکی براساس نظریه‌ی جوزف کمبل». *کهن‌نامه*، پاییز و زمستان، ش ۲.